

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در مناقشاتی بود که در استدلال به مقطع اخیر وارد شده بود یا وارد می‌شود که
حضرت فرمود: «و ان لم تشکّ ثم رأیته ربطاً قطعت الصلاة و غسلته ثم بنیت علی الصلاة
لأنک لا تدري لعلّ شیء أوقع علیک فلیس ینبغی ان تنقض الیقین بالشکّ». که عرض
کردیم حاصل مناقشات و اشکالات سه امر است.

امر اول این بود که اصلاً این جمله متعرض استصحاب نیست و مربوط به قاعده یقین
است.

اشکال دوم این بود که بر فرض بپذیریم که مدلول این جمله استصحاب هست اما مقام
مناسب با این تعلیل نیست. فلذا است که به ذهن می‌آید که این راوی اشتباه کرده و
این‌جا اشتباهی رخ داده، بنابراین این نمی‌تواند مشمول ادله حجیت خبر واحد باشد.

و اشکال سوم این بود که اگر از همه‌ی این‌ها غمض عین کنیم و بپذیریم که مربوط به
استصحاب هست و در مقام هم جا دارد و مناسب مقام هست اما در عین حال استصحاب
بنحو کلی و در همه جا را اثبات نمی‌کند. بلکه در خصوص مثلاً باب نجاست خبیثه هست و
یک قاعده فقهیه‌ای است مثل قواعد فقیه دیگری که اختصاص به بعض ابواب دارد مثلاً
قاعده فراغ و تجاوز و امثال ذلک یا قاعده امکان مثلاً در باب دماء ثلاثه و هکذا، این سه
اشکال بود.

اشکال اول عرض کردیم که محقق شهید صدر بحسب بحوث جواب‌هایی ایشان داده بودند
که آن جواب‌ها مورد قبول واقع نشد، قانع کننده نبود. جواب صحیحی که در این‌جا وجود
دارد، شاید در بعضی کلمات خود این بزرگوار هم در موارد دیگر بوده است. ولی در
کلمات هست و امر مسلمی است بین فقهاء و اصولیون و آن این است که ظاهر عناوین
ظهور در فعلیت دارد. عناوین ظهور در فعلیت دارد نه تقدیر و فرض. بنابراین این جمله
مبارکه که می‌فرماید: «فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشکّ». خب ظاهرش این است
که یقینی وجود دارد، شکی وجود دارد، این یقین را به این شک نشکن. ما در قاعده یقین
یقینی نداریم، یقین‌مان از بین رفته، بله، یک زمانی یقین داشتیم اما دیگه الان یقین نداریم
که، اما در قاعده استصحاب ما یقین بالفعل داریم که وضو داشتیم، پاک بودیم، اما در
قاعده یقین همه این‌ها مشکوک، از بین می‌رود دیگه، یقین داشتیم وضو داریم، الان شک
می‌کنیم، بی‌خود شاید یقین داشتیم، معلوم نیست. اما این‌جا نه، آن یقین پابرجا است در
قاعده استصحاب، شک در بقاء آن داریم. در اصل وجودش همین الان یقین داریم. پس در
باب استصحاب «یجتمع الیقین مع الشک» که الان یقین دارم که وضو داشتم. البته اگر

زمان یقین و شک یکی باشد معقول نیست. خب روشن است، این مقدارش روشن است، واضح است که یقین تو به شک نرسد، یعنی یقینی که داری، این یقینی که داری که قهراً یقینی است که می‌خواهد با شک جمع بشود، یعنی یقینی که سابق این‌جور بوده، و الان هم یقین داری که بوده و او از بین نرفته، الان هم قسم حضرت عباس می‌خوری که من وضو داشتم، من پاک بودم، چه بودم و این‌ها، این یقین را به شک در بقاء که حالا باقی هست یا نه، نشکن. پس بنابراین چون عناوین ظهور در فعلیت دارد و این مسئله در باب استصحاب متوفر است دون قاعده یقین، بنابراین این جمله معنایش لیس الا الاستصحاب و احتمال قاعده یقین در آن داده نمی‌شود. بنابراین شبهه اولی، این مندفعه.

اما شبهه ثانیه و مناقشه ثانیه: مناقشه ثانیه که ...

س: ببخشید حاج آقا، این اشکال اساساً بر مبنای آقای خوئی که «و ان لم تشک»؟؟ حمل بر علم اجمالی کردن هم وارد می‌شود؟

ج: بله،

س: این فرمایش شهید صدر، یعنی اشکالی که مطرح کردند، جواب دادند، بر مبنای آقای خوئی که «ان لم تشک» را اصلاً ایشان به معنای یقین معنا نکردند. آن جایی که علم اجمالی سابقی نداشته باشیم.

ج: حالا به آن هم، حالا اجازه بدهید ان را بعد متعرض می‌شویم.

س:؟؟ جمله در وحدت متعلق یقین؟؟ به نفع قاعده یقین هست.؟؟

ج: بله؟

س: ظهور جمله در وحدت متعلق یقین به شک به نفع قاعده یقین است.

ج: ببینید؛ ما در این‌جا در وحدت نمی‌توانیم این‌ها را هم بگوییم متعلق‌ها یکی است، زمان‌ها یکی است، این‌ها که نمی‌شود، محال است و قهراً متعلق یقین و شک یکی باشد، زمانش هم یکی باشد معنا ندارد. بگوید این یقین است و آن شک یقینی نمی‌شود باشد. با وجود شک یقین زائل شده، منهدم شده، از بین رفته، بنابراین این‌جا مسلم است که یک تفرقه‌ای بین این دوتا هست و ظهور این متعلق یقین و شک این است که وجود دارند، متعلق‌هایشان هم یکی است، اما قهراً به این‌که زمان‌ها دوتا است و شک‌مان در بقاء هست نه در اصل وجود، معنایش این می‌شود این جمله با آن قرائن عقیده‌ای که وجود دارد.

س: استاد ببخشید؛؟؟ که می‌فرمایید، حالا گاهی مثلاً توی قاعده یقین ممکن است که یقین خیلی سابق بوده، مثلاً مال پنج شش روز پیش است، آن وقت ...

ج: مال صد سال پیش هم هست ...

س: نه، آن وقت می‌گویم این عناوین مثلاً ظهور در فعلیت دارد، مثلاً شما هم استصحاب، ولی اگر یک یقینی باشد که مثلاً مال سی ثانیه پیش بوده، مثلاً سی ثانیه پیش من یقین داشتم وارد نماز شدم، بعد از سی ثانیه حالا به آن یقینم چیز شدم، مثلاً شک دارم. این‌جا باز نمی‌گوییم که آقا این‌جا این یقین؟؟

ج: نه، چون آن یقین را اگر شک ساری باشد او یقین ندارد.

س: نه، خب؟؟

ج: یقین است، می‌گوید آقا من یقین ندارم که شما بگویی نشکن، من یقینی داشتم...

س:؟؟ اعتبار ما کان، این ماکانی که بوده حذف؟؟

ج: بله، همین دیگه، پس تقدیری است. یعنی یقینی که یک وقت بود و حالا دیگه نیست. این خلاف عناوین است.

س: نه، خلاف ظهور نیست.

ج: چرا، چون وقتی می‌گوید یقین، یعنی یقینی که هست دیگه، یقینی که هست نشکنیم. نه یقینی که الان نیست ولی یک وقتی بوده، «لا تنقض الیقین بالشک» یعنی یقینی که الان هست. وجود دارد، یقینی که وجود دارد این را نشکن، نه یقینی که نیست، یک وقتی بوده ولی از بین رفته، این‌ها خلاف ظاهر است دیگه، خب اشکال دوم.

اشکال دوم: این است که این‌جا استناد به استصحاب و اجراء قاعده استصحاب که هنر استصحاب چیه؟ این است که دلالت می‌کند و اثبات می‌کند برای شما که شما علی طهارت هستی، خب این‌جا بیش از این که دلالت نمی‌کند که، استصحاب جاری می‌کنیم می‌گوید ان شاء الله «لعله شیء أوقع عليك» الان بوده، پس ما مضی، نمازهایی که تا حالا خواندم، اجزایی که تا حالا آوردم با طهارت بوده، خب اشکال این است که خب تا حالا هم که توجه نداشتید شما محکوم به طهارت بودید. الان دیدید که این‌جا ... خب آن وقت هم محکوم به طهارت بودید. توضیح بیشتر مطلب این است که امام علیه السلام در این‌جا تفصیل دادند بین این‌که این خون را مثلاً، این نجاست را رطبه بینی یا یابسه بینی، می‌فرمایند چون رطباً دیدی استصحاب داری، «لعله شیء أوقع عليك».

مناقشه این است که در این مقام خب این هنر این استصحاب چی بود؟ این بود که می‌گفت این قبلی‌ها محکوم به طهارت است. خب در یابس بودنش هم محکوم به طهارت بوده، چون خبر که نداشته که، بنابراین این تمسک به استصحاب در این‌جا تناسب ندارد. بله، تناسبش این است که بگویند که چی؟ بگویند آقا، توی آن‌جا که یابس است کشف خلاف می‌شود برای طهارت، معلوم می‌شود یک طهارت توهمی بوده، اما وقتی کشف خلاف نشد و یا رطب بود می‌گویی لعله شیء أوقع عليك، معلوم نیست، شاید طهارت توهم نبوده، این‌جور تعلیل تناسب دارد که حالا این‌جور تعلیل بشود. اما این‌که بگویی شما استصحاب داشتی، خب می‌گوید بله، این‌جا استصحاب دارم، آن‌جا هم که یابساً می‌بینم محکوم به طهارت بوده، خبر که نداشتم که، پس تناسبی ندارد. این بیان عدم تناسب است با یک توضیحی که مرحوم شیخنا الاستاذ قدس سره آقای تبریزی در دروس فی علم الاصول این‌جوری فرمودند که این استصحاب به عنوان إن قلت که این استصحاب در این‌جا تناسب ندارد. توضیحش همین بود که عرض کردم.

خود این بزرگوار این‌جور تخلص جستند از این اشکال، فرمودند که از این روایت مبارکه استفاده می‌شود که حدوث نجاست در نماز مضر به حال نماز نیست. آن‌که مضر است این است که نماز با نجاست خوانده شده باشد. حالا کلهش یا بعض اجزاء آن، اما اگر همین‌طور که داری نماز می‌خوانی یک مرتبه یک نجاستی عارض بشود، حادث بشود، این

اشکالی ندارد. این نفس این حدوث مبطل صلاة نیست، مانع صلاة نیست، می‌توانی آن را از بین ببری البته در صورتی که مستلزم امور آخر که مبطل نماز است نباشد. این را می‌توانی فوراً از بین ببری و ادامه بدهی به نماز. پس حدوث، این مشکلی ندارد. حالا این‌جا حضرت این‌جوری می‌فرمایند که، می‌فرمایند اگر رطب بود پس این چی بوده؟ همین قسم حادث است نه قسم باقی، این‌که فرموده رطباً؛ یعنی اگر حادث شد، اگر حادث شد شما مشکلی نداری و یا احتمال می‌دهی که حادث شده مشکلی نداری، برای این‌که از این به بعدش که خب می‌روی تطهیر می‌کنی و این‌ها و یقین می‌کنی نماز را با طهارت داری می‌خوانی. ماسبق آن را هم استصحاب داری. پس بنابراین در این صورت ...

س: ماسبق آن استصحاب چی داریم؟

ج: استصحاب به طهارت داریم. یعنی این‌که می‌گویی «لعله شیء أوقع عليك» دیگه، شاید الان بوده، پس بنابراین آن اجزائی که من تا حالا خواندم آن‌ها نمی‌دانم بوده؟ نبوده؟ لعل، لعل می‌گوید خود قبل بوده، یا لعل تا می‌خواستم وارد نماز بشوم بوده، لعل یک لحظه قبل از این‌که تکبیرة الاحرام بگویم بوده و تمام نماز تا این‌جایش با نجاست بوده، اما نمی‌دانی که، می‌گویی «لعله شیء أوقع عليك»، شاید یک امر حادثی باشد در بین نماز، خب وقتی که می‌گویی لعل شیء حادثی باشد در بین نماز، همه کارها درست می‌شود. برای صحت صلاة این‌جا راه همواری پیدا می‌شود. چرا؟ برای این‌که می‌گویی خب، از این به بعدش که می‌روم آب می‌کشم، پاک می‌شوم، نجاست خبثه را از بین می‌برم، پس بقیه درست انجام می‌شود. ماسبق هم که یقین ندارم، خب استصحاب بقاء طهارت را دارم. تا آن اجزاء را خواندم استصحاب بقاء طهارت را دارم. حالا البته این‌جا یک نکته‌ای است که حالا دیگه جای بحث و خصوصیاتش فقه است که من استصحاب طهارت می‌کنم این‌جا و می‌گویم ظاهر بودم یا این‌که نجاست مانع است. اگر هم می‌گویم طهارت شرط است تسامح است از باب این‌که آن مانع وجود ندارد و استصحاب می‌کنم عدم مانع را در آن اثناء برای آن قبلی‌ها، یعنی این نجاست مثلاً دمویه نبود. خب تا الان که متوجه شدم و دیدم این را رطباً؛ ان شاء الله نبوده. حالا چه بگویم طهارت شرط است چه بگویم نجاست مانع است چه بگویم نه، هم آن شرط است هم آن مانع است بنابراین که درست باشد که یک شیء بتواند عدمش شرط باشد، وجودش مانع باشد که این‌ها بیّن فی محله، و این‌ها آثار دارد که این‌ها را بگویم در باب صلاة. حالا علی‌ای حال این‌جا استصحاب دارم، حالا چه استصحاب طهارت بگویی چه او را بگویی، هر کدام می‌خواهید بگویید وجود دارد پس ...، اما شما در جایی که آن را یابساً می‌بینی، خب آن‌جا برای آینده خب دیگه می‌روم می‌شویم. بقیه آره، ولی قبلی‌ها را چه جور درست می‌کنی؟ خود یابس بودن قرینه است، شاهد است، اماره است بر این‌که نه، این اجزاء نماز با آن خوانده شده، و وقتی اجزاء نماز با نجاست خوانده شد باطل است. پس بنابراین ...

س: طهارت ظاهری دیگه کافی نیست؟

ج: بله؟

س: طهارت ظاهری ...

ج: کشف خلاف شد دیگه، معلوم می‌شود توهمی بوده، پس شما، اما در این استصحاب نه، بنابراین آن طهارتی که شما در مورد نجاست یابس می‌بینید، در آن‌جا کشف خلاف

برای شما می‌شود که بله، اجزاء نماز با این خوانده شده و من متوهم بودم که طهارت دارم. اما در این صورت نه، علم به توهم نداری ...

س: ممکن است حاج آقا،؟؟

ج: ممکن است، آره ممکن است؟ شارع هم به من چی، شارع هم بله، ممکن هم هست آنور باشد پس احراز نمی‌کنیم. اما شارع مقدس در این‌جا که رطباً باشد به من دارد... من را متعبد می‌فرماید به این‌که بگو این طهارت از قبل بوده تا حینی که رؤیت کردی. پس این‌جا ما یک حجت شرعی داریم بر این‌که آن نماز، آن اجزاء سابقه با طهارت خوانده شده و طاهر بودیم یا مانع وجود نداشته که نجاست باشد. اما در موردی که یابس باشد نه علم وجدانی داریم بلکه علم به خلافش داریم.

س: حاج آقا ببخشید؛ علم به خلاف ممکن است مثلاً جلوی پاهایت بوده، خشک شده، آنّا خشک شده، باز می‌توانیم بگوییم استصحاب جاری کنیم تا الان؟

ج: این‌ها دیگه فرض‌های خیلی نیش‌قولی است که تا یابس دیدیم بگوییم این‌جوری، این مطالب ناظر به احوالات عادیه است که و الا بله، بگوییم حالا تاپ ...

س: سؤالات هم فرضی هستند، سؤالات خارجی نیستند.

ج: بله؟

س: چون سؤالات فرضی هم هستند برای همین حالت عرفی‌اش را، حالت معمولی‌اش را لحاظ می‌کنیم.

ج: عرض می‌کنم. این‌ها مال حالات عادی است، این‌که فرض کنیم نه، این هم حادث بوده، آن‌جا که یابساً می‌بینیم‌شان، می‌خواهند بگویند آن‌جا هم که یابساً می‌بینی ممکن است حادث باشد و تا پریده خشک شده ...

س: آن‌جور هم باشد عموم «لأنک لا تدري لعلّ شيء أوقع عليك» شاملش می‌شود. باز اشکال آقا وارد ...

ج: بله؟ نه، چرا.

س: تعلیل «شئ أوقع عليك»، آن‌جا را هم شامل می‌شود. آن‌جا ...

ج: بله دیگه، ایشان هم همین را می‌خواهد بگوید دیگه.

س: اشکال پس وارد نیست بر حالت تفصیل بین رطب و یابس، اشکال آقا این است که حتی تفصیل یابس ...

ج: نه، چون امام، امام علیه السلام، نه، نه، چون امام علیه السلام همین را ملاک قرار داده.

س: آقا تعلیل دارد.

ج: نه، آن درست است ولی ...

س: تعلیل أوقع علیک است توی خصوصیت رطب.

ج: نه، نه.

س: ولی موضعش رطب است.

س: آقا، موضوعش رطب نیست. العلة تؤمن؟؟ «لعله شيء أوقع عليك» حالتی که جلوی باد هم باشم را هم شامل می‌شود.

ج: نه، ...

س: در حالت یابس بودن، استصحاب جاری می‌شود باز هم ...

ج: نه، اشکال که نیست. حالا توهمی که حالا ممکن است کسی این‌جا بکند این است که چرا امام روی رطب آمد تمرکز فرمود؟ و گفت اگر رطب است این‌جور، اگر نه، شما باید یک جامع بگویید چون گاهی جامد هم که هست همین طریقه در آن هست، چرا آمدی فقط روی رطب تمرکز فرمودی؟ سؤال این است که خب نه رطب بودن ملاک نیست، ملاک همان «لعله شيء أوقع عليك» است ...

س: ???

ج: می‌دانم ولی چرا خود حضرت فرض را رطب گرفته‌اند؟ شما هم این‌جوری بگو، شما اصلاً این‌جوری بیا بگو، بگو وقتی که دیدی خب «لعله شيء أوقع عليك» تا هر دو صورت را بگیرد. نیاید بیاید بفرماید اگر رطباً، ببین چون امام دارد قبل از تعلیل دارد چکار می‌فرماید؟ دارد تفصیل می‌دهد ...

س: اگر تعلیل نبود این اشکال آقا به تفصیل وارد بود که در فرضی ...

ج: بابا می‌دانم ...

س: فرض بارز و نادری داریم که تفصیل درست نیست اشکال آن وقت ...

ج: نه همین که امام علیه‌السلام در مقام بیان خود مسأله قبل از تعلیل وقتی خود مسأله را دارد می‌فرماید تفصیل می‌دهد....

س: مذیل به ذیل تعلیل ...

ج: می‌دانم مذیل برای ذیل است صحبت سر این است که تفصیل جا ندارد، چرا دارید این‌جا تفصیل می‌دهید؟ چون این تفصیل هم در مورد رطب می‌آید هم در مورد یابس ممکن است بیاید، چرا؟ خب جواب این است که این علتش این است که در حالات اعتیاده و این فرض این‌که تا خون چکید صار جامداً صار یابساً، این فرض خیلی بعدی است. بله اگر شما یک‌جایی پیدا کردید که چنین چیزی شد که شرایط به جوری بود که فرض کنید در عالم امکان و احتمال که تا پرید آن‌چنان خشک می‌شود که آدم احتمال می‌دهد از ده سال پیش بوده، از قبل از نماز، بله آن‌جا هم لعله شيء أوقع عليه، دیگر این تعلیل می‌گیرد. ولی بحسب عادت چنین چیزی وجود ندارد.

خب پس بنابراین ...

س: حاج آقا صحت اجزاء سابقه‌ی صلاة غیر از صحبت طهارت است، شما ممکن است صحت اجزاء سابقه‌ی صلاة را با غفلت از نجاست هم تمام کنید، بگویید ما غفلت داشتیم از نجاست اجزاء صلاة مان صحیح بود، الان متوجه شدیم که یک نجاستی ولو کشف خلاف شده، نماز اجزاء مان صحیح بوده ...

ج: بله آن فقه حضرتعالی است، ولی فقه این است فقهی که از روایت استفاده می‌شود و خود این روایت استفاده می‌شود همین است که این روایت دلالت می‌کند که نجاست حادث اشکال ندارد، اما اگر اجزاء سابقه معلوم شد با نجاست خوانده شده باطل است.

خب این با نجاست واقعی است، معلوم شد واقعاً با نجاست بوده باطل. حالا یک مسأله‌ای داریم همین‌جا که دیروز می‌گفتم یک شبهه‌ای این‌جا وجود دارد که بعداً بحث می‌کنیم آن را می‌گذاریم برای آن‌جا همین است که اصل ...

س: ??? اصل مثبت ...

ج: نه مثبت نیست.

که از آن روایت سوم از مقطع سوم استفاده می‌شود اگر کل نماز با نجاست خوانده شده باشد آن‌جا حضرت فرمود که «لا تعید و تغسله» این‌جا که یابساً دیدیم می‌گوید باطل است. مگر می‌شود اسوء حالاً باشد بعض نماز با نجاست باشد اسوء حالاً باشد از آن‌جا که کل نماز با نجاست بوده که آن‌جا امام علیه‌السلام فرمود که درست است، گفت: «ان ظننتک اصابه» گشتم ندیدم و بعد نماز خواندم و بعد از نماز دیدم، خب آن‌جا کل نماز، کل اجزاء نماز با نجاست بوده. این‌جا که حضرت دارد می‌فرمایند یابساً اگر باشد نه باطل است، اما رطباً باشد درست است به این تعلیل. و در صورت یابساً که دیگر استصحاب نمی‌توانی جاری بکنی یقین هم پیدا کردی. این فلذا فرموده‌اند که بین این جواب سؤال ششم و جواب سؤال سوم تهافت است که آن گفتیم اشکالی است که این جواب این اشکال چی می‌شود چه جوری باید حل بکنیم این را، این را می‌گذاریم برای استدلال به مقطع سوم و سؤال سوم. این هم فلذا یک شبهه‌ای است و مشکله‌ای است که در این روایت وجود دارد. خب این هم جواب از این اشکال.

پس به فضل الهی این مشکله هم برطرف شد که کسی بخواهد بگوید که این تناسب ندارد. حالا علاوه بر این‌که یک مطلب دیگری هم در این‌جا وجود دارد و آن این است که حالا فرض کنیم تناسب ندارد، آیا این مضر است، یعنی تناسب را جواب هم نتوانیم بدهیم، آیا این مضر به اخذ به روایت می‌شود؟ خب این روای ثقه‌ی عدل دارد به ما می‌گوید امام فرمود «فلیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک» این را دارد نقل می‌کند که این جمله را امام فرموده این‌جا. خب حالا این را در لباس تعلیل برای ماسبق ذکر دارد می‌کند. ما می‌بینیم تعلیلاً لما فی الروایة تناسب فرض کن ندارد، اما این کاشف از این می‌شود و اطمینان پیدا می‌کنیم یا تزلزل پیدا می‌کنیم که حتی این جمله را هم نگفته، همین‌طور این راوی از پیش خودش ساخته. خیلی مستبعد می‌آید که همین‌طور این جمله را خودش ساخته و پرداخته باشد، چون فرض این است که آدم دروغ‌گویی نیست، آدم ثقه‌ای است، آدم معتمدی است. پس می‌فهمیم که بله این جمله از امام علیه‌السلام صادر شده، نحوه‌ی این و چگونه بوده چه جور تعلیل شده این برای ما روشن نشد و ممکن است راوی در آن قسمت‌ها اشتباهی برایش رخ داده باشد. فلذا بسیاری از بزرگان در این جور مواضع می‌گویند ما اخذ به علت می‌کنیم، اخذ به این کلام می‌کنیم، مفاد آن قابل اخذ است؛ وقتی

که این سرایت نمی‌کند به این که این جمله شاید این جور نبوده یک جور دیگر بوده. این جمله را اخذ می‌توانیم بکنیم. ان شاء الله خواهد آمد مثلاً مرحوم آقاضیا رضوان الله علیه در بعض همین روایات باب استصحاب که شبیه این جور اشکالات هست، ایشان می‌فرماید ما عاجز هستیم از این که بفهمیم که این چه جور امام تعلیل به این فرموده و این عجز ما باعث نمی‌شود اخذ به این جمله نکنیم. این جا هم ممکن است کسی این مطلب را بگوید که بله، این جمله از امام علیه السلام صادر شده. ظاهر این جمله هم به توضیحی که داده شد استصحاب است. بله اگر قرائن محتقّه‌ی به آن یعنی سخن قبل یا بعدش جوری بود که این را مردد می‌کرد، بله این جمله صادر شده اما با توجه به آن قبل و آن بعد می‌شود مثلاً قاعده‌ی یقین، آن قبل و بعد این جوری نباشد می‌شود قاعده‌ی استصحاب، آن وقت مردد می‌شویم این آن جا درست است. اما اگر نه این جمله خودش قاعده‌ی یقین است یعنی قاعده‌ی استصحاب است و چیز قبل و بعدش هم چیزی نیست در این جا، بنابراین مشکلی پیدا نمی‌شود این لمن ل کسی که این احتمال در ذهنش نباشد که لعل آن جمله‌ی قبلی یک جوری بوده که حالا این بشود قاعده‌ی مثلاً یقین.

و اما المناقشة الثالثة، مناقشه‌ی ثالثه ...

س: الان جمع‌بندی چی شد در این؟

ج: در این جا شد که خب جواب که دادیم حالا این جواب آخری است، بله؟

س: در همین فرمایش تعلیقی که می‌فرمایید یعنی این تطبیق‌شان به هر حال می‌توانید ...

ج: نه ما جازم نیستیم برای این که اگر احتمال بدهیم شاید این ور و آن ور یک جوری گفته آن موجب بشود ولو این که اصل در عناوین ظهور در فعلیت دارد اما این یک قاعده‌ای است که می‌تواند با قرینه خلاف ظاهرش اراده بشود و اگر احتمال بدهیم که این یا در این جمله اشتباه کرده یا در این مکتنفاتش اشتباه کرده که آن مکتنفات ممکن است این را تخییر بدهد، ظهورش را عوض کند، خلاف ظاهر یعنی قرینه بشود بر خلاف آن ظاهری که بدون او ظاهر است و یک ظاهری دیگری پیدا کند و یک ظهور دیگری پیدا کند.

و اما المناقشة الثالثة ...

س: یعنی تفکیک در حجت را نپذیرفتید؟

ج: چرا، می‌پذیریم ولی

س: پس با قرائنی که فرمودید ممکن است این قسمت ...

ج: نه آخر آن قرائنی است که می‌خواهد تأثیر بگذارد در این جمله. بله این را می‌پذیریم، الان می‌پذیریم که این امام فرموده «لا تنقض اليقين بالشك» این جمله از امام صادر شده، اما این جمله مفادش حالا چیه؟ اگر کنارش آن قرینه باشد معنایش این می‌شود، نباشد معنایش این می‌شود. مثل این که ثقه‌ای آمد گفت که زید داشت یک جایی صحبت می‌کرد می‌گفت «رأيت اسداً» این را می‌گفت ولی یک جمله‌ای بعدش بود که حالا شک کردی آن جمله چی هست، اگر آن جمله معنایش این باشد که «رأيت اسداً» که با تیر داشت می‌زد خب معلوم می‌شود این شاهد این «رأيت اسداً» مقصودش کی هست؟ مقصود رجل شجاع است. اگر آن جمله‌ی بعدی‌اش این باشد که نه «رأيت اسداً» که

داشت یک کسی را می‌درید و کذا می‌کرد آن معلوم می‌شود که این حیوان مفترس است. خب این می‌گوییم ثقه این راست دارد می‌گوید که گفت «رأیت اسداً» اما آن مقترنات به این کلام را اگر در آن شک کردیم بله حالا بنحو اجمال می‌گوییم این آقا «رأیت اسداً» گفته اما حالا معنای «رأیت اسداً» چی هست؟ حیوان مفترس است یا رجل شجاع است؟ نمی‌دانیم. این جا هم همین جور می‌شود، این جمله هست اما حالا مفادش استصحاب است یا قاعده‌ی یقین است؟ نمی‌دانیم.

س: ???

ج: چی؟

س: که ادله‌ی حجت شامل مجمل بشود ??? شهید صدر! یک کلامی که مجمل است ادله‌ی حجت برای چی بگوید حجت است؟

ج: بله، اگر به‌طور اجمال بشود که هیچ فایده‌ای نداشته باشد این درست است، اگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد. ولی اگر موجب علم اجمالی بشود که شارع یا این را جعل کرده یا او را جعل کرده و این بر ما اثر داشته باشد.

مناقشه‌ی سوم مناقشه‌ای است که از شیخ اعظم رضوان‌الله علیه هست که ایشان می‌فرماید از این‌که امام علیه‌السلام تفریع فرموده این جمله را بر این‌که «لعله شیء أوقع عليك فليس ينبغي ان تنقض اليقين بالشك»، فاء تفریع به‌کار برده، نفرموده و لیس، فلیس، یعنی حالا که این جور است «لیس ينبغي ان تنقض اليقين بالشك» پس این را متفرع فرموده بر این‌که «لعله شیء أوقع عليك». این تفریع ایشان می‌فرماید مانع می‌شود از این‌که ما الف و لام الیقین را حمل بر جنس بکنیم. یعنی بابا تو که طهارت را داشتی، الان این خونی که دیدی ممکن است الان به لباست برخورد کرده باشد، به بدنت برخورد کرده باشد، حالا که این جوری است پس «فليس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك» حالا که این جور است یعنی نجاست این جوری هست تو احتمال این را می‌دهی، خب این چه ربطی دارد که می‌خواهد امام علیه‌السلام همه‌جا اگر یک شخصی را عادل می‌دانستی بعد شک کردی آن جا هم «لیس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك» و و موارد دیگر. یک جایی این جور جاها آره که عبارت شیخ اعظم قدس سره این است «لكن تفریع عدم نقض اليقين على احتمال تأخر الوقوع بأبی عن حمل اللام على الجنس فافهم». یک احتمال دیگر هم، این یک توضیحی بود که عرض کردیم برای عبارت مرحوم شیخ.

یک احتمال دیگر هم این است که شیخ نمی‌خواهد دایره را این قدر ضیق کنند که مربوط به باب طهارت خبثیه بشود ولی می‌گویند آن جاها‌یی که شما منشأ شک‌تان این است که احتمال تأخر می‌دهید، این جور جاها حالا ولو در غیر باب طهارت خبثیه هم باشد، جایی که منشأ شک شما این است که این از قبل بوده یا متأخر بوده، این جور جاها حضرت می‌فرماید این جور جاها نباید «فليس ينبغي لك ان تنقض اليقين بالشك». بنابراین دایره‌اش اوسع است از آن اشکال قبلی، آن تقریر قبلی، ولی در عین حال جنس نیست که همه‌ی موارد را بگیرد.

محقق روحانی رحمه‌الله در منتقى بحسب نقل مقرر در منتقى این جور جواب دادند از این فرمایش شیخ، فرمودند که مورد روایت این است و مورد که مخصص است وارد نمی‌شود. اگر کسی آمد از امام سؤال کرد که «أكرم زیداً العالم» حضرت فرمود «أكرم

العالم» خب این جا کسی نمی آید بگوید «اکرم العالم» اطلاق ندارد. درست است آن مورد از زید عالم سؤال کرده ولی حضرت به طور کلی دارد ضابطه دست می دهد «اکرم العالم» حالا می خواهد زید باشد می خواهد غیر زید باشد. این جا هم مورد درست است شک در تأخر است اما این که موجب نمی شود. عبارت شان هم این است که ایشان فرموده است که: «اما الفقرة الثانية» که همینی است که داریم «فدلالة على الاستصحاب لا تكاد تنكر، فانها ظاهرة في مقام بيان حكم عام يكون المورد من مصاديقه كسائر موارد ذكر المطلق بعد السؤال عن حكم بعض افراده» مثل مثالی که زدم «أو بیان بعضها، و لا مجال لدعوى كون المراد خصوص اليقين بالطهارة، فان المورد لا يخصص الوارد. و من هنا ظهر ما في تشكيك الشيخ في دلالتها على العموم و الجنس، و لاحظ». خب این جواب منتقی خب به فرمایش شیخ نمی خورد. شیخ که نفرمود چون مورد است ما می گوئیم این جوری است، شیخ می فرماید چون فاء تفریع آورده، یعنی حالا که این جور است، این را نمی توانیم جواب بدهیم به این جهت که حالا که این جور است. خب پس باید چی جواب بدهیم از شیخ، ان شاء الله تفکروا تا فردا ان شاء الله.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.